

تدوین حدیث (۶):

منع تدوین حدیث؛ رازها و رمزها

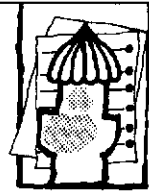
محمد علی مهدوی راد

در بحثهای پیشین، از منع تدوین و نشر حدیث سخن گفتیم و توجیه های عالمان و محدثان اهل سنت را در استوار جلوه دادن این موضع، گزارش کردیم و به نقد و تحلیل آنها پرداختیم. از آنچه آوردیم، روشن شد که آن توجیه ها هرگز در برابر نقدها و اشکالها تاب مقاومت ندارند. بنابراین باید منع تدوین و نشر حدیث، رازها و رمزهای دیگر داشته باشد که اکنون بدانها می پردازیم:

دیگرسانی سیاسی و پیامدهای آن

پیامبر (ص) از آغازین روزهایی که دعوت و رسالتش را علنی ساخت، بر امامت و پیشوایی پس از خود نیز تصریح کرد^۱ و زعامت آینده امت را رقم زد. این تأکید و تصریح،

۱. اشاره است به حدیث بسیار مشهور «بده الدعوة» یا حدیث «الدار» که پیامبر بزرگوار در جمع خویشان و پس از عرضه رسالت خود و پاسخ مثبت علی (ع) فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی». ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۲؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۶۰ و ج ۴، ص ۴۲۳-۴۳۰ (از مدارک و منابع بسیاری از اهل سنت)؛ المراجعات، تحقیق حسین الراضی، ص ۹۸؛ سبیل النجاة فی تممة المراجعات (چاپ شده به همراه المراجعات)، ص ۶۸ (از منابع بسیاری از اهل سنت).



در جای جای سیره رسول الله (ص) جریان دارد که در جریان «غدیر خم» به اوج خود می‌رسد؛ بدان گونه که هیچ تردیدی باقی نماند و تمام ابهامها و تاریکی‌ها از زعامت آینده امت زدوده شود.^۲ رسول الله (ص) افزون بر روشنگری درباره زعامت پس از خود، به چهره‌نمایی پرداخته، جریان «نفاق» را که در پسِ عناوین بزرگ و فریبنده‌ای پنهان بودند روشن ساخت. پیامبر از یک سوی با طرح «شجره ملعونه» جریان نفاق پس از خود را افشا کرده بود^۳ و از سوی دیگر با طرح «جایگاه اهل بیت (ع)»، جایگاه والای رهبران آینده و تباری را که باید زعامت امت را به دست می‌گرفت.^۴

- خوب؛ جان منور رسول الله (ص) به مینو پر کشید. مع الرفیق الاعلیٰ -^۵ و پس از آن
۲. ر. ک به: مجموعه ارجمند «الامام علی فی الكتاب والسنة» فصل امامت، که آنچه یاد شد را براساس سیر تاریخی آن و با استناد به منابع فریقین گزارش کرده است. و نیز ر. ک، به تحلیل بخشی از آن فصل در فصلنامه علوم حدیث، ش ۷، ص ۳۷، مقاله «واقعه غدیر، اوج ابلاغ ولایت».
۳. آیه ۶۰ سوره اسراء: «وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحْسَبُ النَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آتَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا».
- رسول الله (ص) روزی افسرده نشسته بود. چون از چرایی افسردگی سؤال کردند، فرمود: در خواب دیدم بنی امیه چونان بوزندگان بر منبر من در حال فراز و فرود هستند. (الدّر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۷۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۲ و...) آنگاه پیامبر این آیه را بر مردم فرو خواندند. پیامبر اکرم (ص) با نقل رؤیا و قرائت این آیت الهی، تردیدی باقی نگذاشت که فراروندگان و فرودآیندگان بر منبر پیامبر، مصداق «شجره ملعونه» هستند. علامه عالی قدر، سید محمد حسین طباطبایی، افزون بر نقل روایات، با شیوه استوار خویش (تفسیر قرآن به قرآن) و با تأمل در سیاق آیات و لحن آیه، روشن کرده‌اند که مصداق این فتنه، جریان نفاق است و «بنی امیه» (المیزان، ج ۱۳، ۱۳۶). در مقامی دیگر از این آیه و چگونگی مواضع مختلف مفسران درباره آن و آهنگی که این آیت الهی دارد، سخن گفته‌ام: «تاریخ تفسیر: تفسیر در عصر صحابه»، فصلنامه میراث جاویدان، ش ۱۲-۱۱، ص ۴۰.
۴. بی‌گمان، رسول الله (ص) با این آیت الهی از سوی خداوند، بخشی از تدبیر حکیمانه در جهت رهبری آینده را رقم زده است. آیه تطهیر، از این نگاه، بسی تأمل برانگیز است (بنگرید به مقاله یاد شده، ص ۴۱). در موردی دیگر، بشرحتر چگونگی آن را باز گفته‌ام: «تفسیر ماثور: کفایتها، کمبودها و اکنون»، یادنامه خاتمی (مجموعه مقالات علمی-تحقیقی در بزرگداشت آیه الله حاج آقا روح الله خاتمی اردکانی)، ص ۶۸۶ به بعد.
۵. آخرین جمله‌ای که رسول الله (ص) فرمود، آهنگ سرای دیگر، سرای مینوی، «مع الرفیق الاعلیٰ».



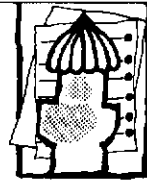
بزرگوار، آرمان بلند وی جامه عمل نپوشید و زعامت سیاسی به گونه ای دیگر رقم خورد و سیاست، دیگر سان گشت و شد آنچه نباید می شد! اکنون مردم هستند و پیشوایانی برساخته؛ و خلفا هستند و حافظه تاریخی مردم؛ حکومت است و آنچه پیامبر در درازای بیست و سه سال بر مردم فرو خوانده بود؛ و حاکمان هستند و دلهره لرزش پایه های حکومت و نااستواری استوانه های خلافت و...

به پندار من، باید ریشه اساسی و بنیادین منع تدوین و نشر حدیث را در همین جا جستجو کرد و نه در جای دیگر؛ که صد البته این خود در عناوین گونه گونی چهره بسته است و در این بحث می کوشم تا مگر اندکی از این حقیقت را واگویم.

۱) جلوگیری از نشر فضایل علی (ع) و اهل بیت (ع)

گفتیم پیامبر بر جایگاه والای رهبری تاکید کرده بود، و چهره شایسته رهبری پس از خود را بارهای بار در پیش دید مردمان و در مناسبتهای مختلف فراز آورده بود؛ فراوان در فضایل و مناقب مولا سخن گفته بود، و مردمان و مؤمنان را از اینکه با کژاندیشی و کز رفتاری و قرار گرفتن در دام «فتنه» راهی دیگر برگزینند، بر حذر داشته بود، و افزون بر «غدیر خم» که اوج این ابلاغ بود، با تمهید و دور اندیشی برای آخرین بار در لحظات پایانی حیات خود کوشید تا حقیقت همیشه مؤکد زندگی اش را یک بار دیگر تاکید کند و این بار آن را بنویسند و با ثبت و کتابت، در استواری آن بکوشد؛ اما غوغا سالاران و سیاستمدارانی که از سوی دیگر و در مقابل تمهیدات رسول الله (ص) برای آینده «چاره اندیشی» کرده بودند، آن بزرگوار را با غوغا و جو آفرینی از نوشتن باز داشتند و سینه مطهر رسول الله (ص) را با کلماتی بس ناگوار

۶. این نکته بسیار تأمل برانگیز است که جریان «سقیفه» جریانی خلیق الساعه نبود و از پیش تمهیدات و مقدماتی برای آن شکل گرفته بود. این نکته را به خوبی می توان از نصوص تاریخی (به ویژه از نوع برخورد سیاستمداران با سپاه «اسامه») دریافت که تفصیل و تحقیق آن فرصتی دیگر می طلبد. اکنون نگرستن به منابع ذیل سودمند تواند بود: *المواجهه مع رسول الله (ص)*، احمد حسین یعقوب، پروژه فصل های سوم و چهارم؛ *الامام الحسین*، عبدالله علائی، ص ۲۴۲ به بعد؛ *نظام الحکم و الادارة*، شیخ محمد مهدی شمس الدین.



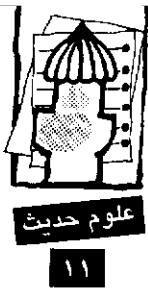
و اندوہبار فشردند و پیامبر را از اینکه پیشوایی امت و رهبری جامعه را یک بار دیگر - اما با کتابت - تاکید کند، جلو گرفتند.^۷ این واقعیت، یعنی جلوگیری از اینکه پیامبر (ص) زعامت امت را رقم زند و با کتابت بر آن تاکید کند، افزون بر اینکه با توجه به چگونگی جریانهای آن روزگار و مواضع سیاستمداران روشن است و عالمانی از اهل سنت نیز به صراحت بر آن تاکید کرده اند - از جمله حاج داوود ددا، مفتی حنفی صور لبنان^۸ - در گفتارها و اعترافهای عمر نیز به صراحت آمده است که او در واپسین لحظات حیات رسول الله «پیامبر را از نوشتن بازداشت تا خلافت از آن علی نباشد». عمر در گفتگویی با عبدالله بن عباس، چگونگی راست آمدن خلافت بر او را خواست خداوند تلقی می کند و در مقابل دلایل ابن عباس، مبنی بر اینکه پیامبر می خواست خلافت از آن علی باشد، می گوید: اراده رسول الله تحقق نیافت، و اراده خداوند بر اینکه علی خلیفه نشود، عینیت پیدا کرد!^۹

چنین بود واقعیت امر و آنان خود نیز می دانستند که زدودن این واقع های صادق از ذهن و زبان مردم، به این سادگی نیست! از این روی، چون زمام امور را به دست گرفتند، و با توجیه های ناموجه کوشیدند که مردم را در برابر آنچه رقم زده بودند ساکت کنند، و کار را به صلاح و مصلحت مردمان جلوه دهند، و در استوارسازی پایه های حکومت بکوشند، باید در برابر آن همه تاکید و تصریح موضع می گرفتند و پرسشها را پاسخ می گفتند؛ و چون کسی به نشر آموزه های نبوی درباره علی و اهل بیت (ع) همت می گماشت و مآلاً در جامعه سؤال می آفرید، باید جواب می دادند. سیاستمداری (۱)، جامعه داری (۱!)، و حراست از حکومت (۱) و مصلحت اندیشی (۱) اقتضا می کرد که آنچه را که بوده است یکسر از صفحه ذهن ها و صحنه زندگی ها بزدایند، و خود را آسوده دارند. استاد محمدتقی شریعتی با نگرش عمیق و دقیقی بر روند شکل گیری جریانهای پس از رسول الله (ص)، نوشته اند:

۷. جریانی است بس مشهور و قصه ای است آکنده از غصه که در همین سلسله مقالات به مناسبتی بدان اشاره کردیم و نکاتی درباره آن آورده ایم: (فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۲۸ به بعد).

۸. المراجعات (تحقیق حسین الراضی)، ص ۳۵۴

۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ و ۷۹



در سابق، خاطر نشان ساختیم که چون پیغمبر در آخرین ساعات حیاتش خواست چیزی بنویسد، نگذاشتند و بهانه شان این بود که پیغمبر در حال بیماری است و قرآن ما را بس است؛ ولی آنان بعد متوجه شدند که احادیث دیگری هست که همان مقصود را که پیغمبر می خواست در آن موقعیت خاص، تأکید و تسجیل کند، می فهماند. این بود که به طور کلی از روایت و نقل حدیث و نوشتن آن جلوگیری کردند و سخت ممانعت نمودند.^{۱۰}

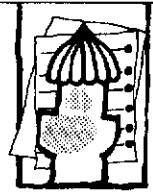
دانشمند فقید لبنانی، هاشم معروف حسنی - که پژوهنده ای است استوار اندیش در تاریخ اسلام و چگونگی شکل گیری آرا و اندیشه در سده اول تاریخ اسلام - درباره منع تدوین حدیث و ریشه اصلی آن می نویسد:

اگر تمام عوامل و انگیزه های متصور برای منع تدوین حدیث را بکاویم، هیچ انگیزه ای که بتواند این مسئله را توجیه کند، نمی یابیم. بعید نمی دانم که عامل منع، هراس از گسترش احادیث پیامبر (ص) در برتری و فضیلت علی و فرزندان او بود!

آقای هاشم معروف حسنی برای تأکید و تأیید دیدگاه خود، از جمله استناد می کند به گزارشی که توجیه گر علت منع تواند بود. وی می نویسد:

این دیدگاه را تأکید می کند آنچه عبدالرحمان بن اسود از پدرش گزارش کرده است که: «علقمه از یمن و مکه نگاشته هایی آورد مشتمل بر احادیثی در فضیلت اهل بیت پیامبر (ع). ما از عبدالله بن مسعود رخصت خواستیم و به منزل وی درآمدیم و نگاشته ها را در پیش دید وی نهادیم. او از کنیزش خواست تا طشت آبی آورد. گفتیم در آنها بنگر، که احادیث نیکویی است. او توجه نکرد و در حالی که سطور او را می شست، می خواند: «نحن نقص عليك احسن

۱۰. خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، محمد تقی شریعتی، ص ۱۵۶. درباره این کتاب ارجمند، بنگرید به: یادنامه استاد محمد تقی شریعتی، ص ۴۶۷، مقاله «نگاهی به «خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت»»، محمد علی مهدوی راد.



القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن*. دلها ظرف فراگیرنده است؛ آنها را به جز قرآن مشغول نکنید! ^{۱۱}

آنگاه محقق یاد شده بر انحراف عبدالله بن مسعود از ولایت علوی اشاره کرده و تصریح کرده است که او با دگراندیشان در برابر مولا همسویی می کرده و بر چرخ خلافت می چرخیده است. این دیدگاه را تنی چند از محققان و پژوهشگران پذیرفته و بدان تأکید کرده اند و برخی از جمله در تبیین، توضیح و تأیید این دیدگاه به روایت یاد شده استناد کرده اند و نوشته اند:

موضوع احادیث که احادیث نیکویی بوده، با اهل بیت (ع) مرتبط بوده است. راوی به این نکته توجه داشته و از این روی بدان تأکید کرده است تا عبدالله بن مسعود را به محتوای روایات متوجه سازد؛ اما وی وقعی نهاد و احادیث را تباه ساخت. ^{۱۲}

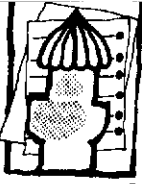
به پندار من، توجه به واقع جریان شکل گرفته پس از رسول الله (ص) و ضرورت‌های حاکمیت، و گستره سیخنان پیامبر (ص) درباره علی (ع) و فرزندان، و تنبه‌ها و تأکیدهایی که پیامبر (ص) داشته است، در این موضوع تردیدی باقی نمی گذارد، بویژه در ادامه جریان منع و به روزگار حاکمیت بنی امیه و نیز در گستره حاکمیت آنان در حاکمیت خلفا. به این نکات باز هم در ضمن بحث، اشاراتی و تأکیدهایی خواهیم آورد.

یکی از فاضلان، ضمن اینکه «منع نشر فضایل و بیان جایگاه اهل بیت (ع)» را به عنوان بخشی از علل منع تدوین حدیث پذیرفته، از اینکه آن را تنها عامل منع تدوین و یا مهم ترین عامل بدانند، تن زده و بویژه بر استناد برخی از باورداران این دیدگاه به آنچه از

* ما نیکوترین سرگذشت‌ها را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم. (یوسف/۳)

۱۱. دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۲۲. روایت را بنگرید در: تقييد العلم، ص ۵۴

۱۲. تدوین السنة الشريفة، ص ۴۱۲



عبدالرحمان اسود نقل کردیم، انگشت نقد نهاده و آن را نپذیرفته است^{۱۳} و باز بویژه بر نکته پایانی سخن هاشم معروف حسنی اشاره کرده و نوشته است:

اولاً مصادر حدیث و تاریخ بر این حقیقت تأکید دارند که ابن مسعود بر ثبت و ضبط حدیث تأکید می کرده است و بر اساس این موضع، از سوی خلیفه زندانی شده است. دو دیگر اینکه این گزارش در «غریب الحدیث» ابن سلام نیز آمده است و ذیل مرتبط با اهل بیت (ع) را ندارد.

و سه دیگر آنکه آنچه در این گزارش آمده است با موضع ابن مسعود در نشر فضایل مولا و اهل بیت (ع)، که بر آن تأکید می کرده است و فراوان فضیلت نقل کرده و در فضیلت گستری بر مولا کوشیده است، نمی سازد؛ از جمله بنگرید: او از رسول الله (ص) نقل می کند که فرمود: «من زعم أنه آمن بي وبما جئت به وهو يُنغضُ علياً، فهو كاذبٌ ليس بمؤمن»^{۱۴} آنکه می پندارد به من و آنچه آوردم ایمان دارد، اما با علی دشمنی می ورزد، دروغ می گوید و مؤمن نیست».

و دیگر اینکه گفت: «أما به روزگبار رسول الله (ص) منافقان را با کینه آنها با علی (ع) شناسایی می کردیم»^{۱۵}.

ابن مسعود می گوید: از رسول الله (ص) شنیدم که فرمود: «پیشوایان پس از من دوازده تن هستند؛ نه تن از آنان از تبار حسین (ع) اند که نهمین آنان «مهدی» است»^{۱۶}.

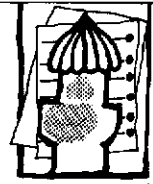
... و

۱۳. علامه سید مرتضی عسکری، پس از بحثی سودمند در منع حدیث، نوشته اند: اکنون فراموش نکنیم که منع تدوین، به داعی جلوگیری از نشر فضائل علی (ع) شکل گرفت؛ بویژه به روزگار معاویه که بر کتمان فضایل مولا تأکید می شد و بر منابر، به آن بزرگوار دشنام داده می شد. (معالم المدرستین، ج ۱، ص ۶۴ و نیز ر. ک به: بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۶۸-۶۹)

۱۴. المناقب، خوارزمی، ص ۳۵

۱۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۶

۱۶. کفایة الاثر، ص ۲۳



افزون بر این، پژوهشی دراز دامن و دقیق نشان داده است که فقه عبدالله بن مسعود، بسی نزدیک به فقه اهل بیت (ع) است؛ دیگر اینکه سید مرتضی بر طهارت ابن مسعود و فضل و ایمان و ستایش رسول الله (ص) از وی تصریح کرده و گفته است «بدون هیچ سخن مخالفی، او با حالتی ستودنی زندگی را بدرود گفته است».^{۱۷}

بر اساس آنچه گفتیم، احتمال دارد اگر این گزارش درست باشد، مراد از احادیث، قصه‌ها و داستانهای امتهای پیشین بوده است که ابن مسعود آنها را تباه ساخته و کلام پایانی راوی که می‌گوید ابن مسعود به هنگام محو سطور این نگاشته، آیه «نحن نقص عليك أحسن القصص...» را می‌خوانده است، می‌تواند تأییدی باشد بر این احتمال.^{۱۸}

مؤلف پس از اینکه احتمالهایی درباره روایت و معنای آن رقم زده، افزوده است که این سخن مدعی که می‌گوید: «منع تدوین برای آن بوده است که فضایل علی از بین برود» با نهی عام حکومت نمی‌سازد و دلیل، اخص از مدعاست. خلیفه می‌توانست نگاشته‌ها را فراخواند و هرآنچه مرتبط با فضایل علی (ع) است تباه سازد و بقیه را رخصت نشر دهد.^{۱۹}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تأملی در آنچه گذشت:

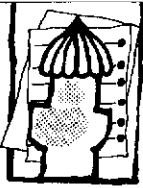
در اینکه عبدالله بن مسعود از کاتبان سنت نبوی است و بر ثبت و ضبط حدیث تأکید می‌کرده است، تردیدی نیست. به این نکته پیشتر اشاره کرده ایم؛^{۲۰} اما درباره شخصیت ابن مسعود و موضع وی در خلافت، سخن بسیار است. آنچه آقای هاشم معروف حسنی آورده است، مستند است به یک داوری از محدث جلیل فضل بن شادان که آن را ابو عمرو

۱۷. الشافی فی الامامة، ج ۴، ۲۸۳

۱۸. منع تدوین الحدیث: اسباب و نتائج، ص ۵۷-۶۴. نویسنده برای استدلال به آنچه آورده بویژه در اینکه ابن مسعود فضایل بسیار نقل کرده است، روایات فراوانی آورده است. آنچه آمد، گزیده‌ای بود از بحث وی در صفحات یاد شده.

۱۹. همان، ص ۶۶

۲۰. فصلنامه علوم حدیث، ش ۳، ص ۳۳



کشی گزارش کرده است.^{۲۱} در آن نقل، فضل بن شادان او را با حذیفه می‌سنجد و با تکیه بر برتری حذیفه بر وی می‌گوید: «ابن مسعود، حق و باطل را به هم آمیخت و همسویی با حاکمیت را پذیرفت و بر آرای آنان خستو شد». رجالیان غالباً این داوری را به صواب دانسته‌اند، و ستایش‌های نقل شده درباره وی را با این داوری سنجیده و سخن فضل را مقدم دانسته‌اند.^{۲۲}

آیه‌الله خوئی و علامه شوشتری، کلام سیدمرتضی را «جدلی» دانسته‌اند در برابر «عامه». اما تدبیر در مجموعه آنچه سیدمرتضی در آن بخش آورده، که در پایان بحث نیز بر استواری وی در ایمان تأکید می‌کند، نشان می‌دهد که سیدمرتضی بر آنچه درباره ابن مسعود آورده است باور داشته و سخن را از سر «جدل» نگفته است. به پندار من، کلام محدث جلیل، فضل بن شادان، اگر چنانچه علامه شوشتری احتمال داده‌اند «جدلی» نباشد، در تعارض خواهد بود با روایات بسیاری که ابن مسعود در فضل و فضیلت علی (ع) نقل کرده و موضع او در مقابل عمر و نیز خلیفه سوم و موارد دیگر که به خوبی نشانگر رویارویی اوست با خلفا و نه همسویی وی با آنان و هم‌رایی وی با حاکمیت.^{۲۳}

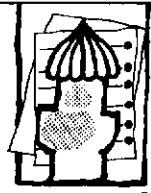
تا بدینجا گویا دست کم در «التحرافیه ابن مسعود و همسویی وی با حاکمیت» می‌توان تردید کرد. اکنون در روایت یاد شده اندک درنگ کنیم. در نقل دیگر آن روایت، چنین آمده است:

عبدالله بن اسود از پدرش نقل می‌کند که گفت: مردی از شامیان به دیدار عبدالله بن مسعود آمد که همراهش نگاهشته‌ای بود از گفتار ابو درداء و قصه‌ای از

۲۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۳۸ (چاپ دیگر، ج ۱، ص ۱۷۸).

۲۲. قاموس الرجال، ج ۶، ص ۶۰۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۴۵

۲۳. این موارد، به گستردگی در مجلدات مختلف بحار الانوار آمده است. عالم جلیل، حاج شیخ علی نمازی (ره) فهرست این موارد را در آثار ارجمندهش: مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و مستدرک سفینة البحار، ج ۴، ص ۴۲۵ گزارش کرده است. علامه امینی بحثی استوار و گسترده در شخصیت و جلالت ابن مسعود پی نهاده که خواندنی است: القدير، ج ۹، ص ۳ به بعد.



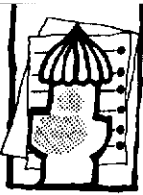
قصه های او. او گفت: هان، بدین صحیفه که کلام برادرت ابو درداء است نمی نگری؟ عبدالله بن مسعود آن را بر گرفت، بدان می نگریست و می خواند تا به خانه رسید. آنگاه به کنیزش گفت: ظرفی پر آب برایم بیاور. [کنیز آب] آورد. ابن مسعود در حالی که انگشت به سطور آن می مالید و نگاهشته ها را می سترد، می خواند: «الم. تلك آيات الكتاب المبين. انا انزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون. نحن نقص عليك احسن القصص». شگفتا! آیا قصه نیکوتر از قصه گویی الهی می خواهید، و کلامی زیباتر از کلام خداوند می جوئید؟^{۲۴}

آیا به واقع آنچه در آن صحیفه بوده است، در فضیلت اهل بیت (ع) بوده است؟! آیا این روایت و همگان آن، نشانه ای نیست که یا چنان نبوده و یا اگر هم بوده به پندار راوی «احادیث حسان» بوده و به واقع «حسان» نبوده و چنانکه در برخی نقلهای دیگر آمده «باور ناکردنی»، «گمراهی آفرین»، «فتنه انگیز و بدعت آمیز» بوده است؟^{۲۵}

افزون بر این، به پندار من، اگر این نقلهای مختلف را با جریانها و حادثه های مختلف مرتبط بدانیم، و آن صحیفه ها را به واقع مرتبط با اهل بیت (ع) تلقی کنیم، و بپذیریم که ابن مسعود آن سطور را ستوده و ناپود ساخته است، آیا بر این اساس نیز می توان گفت که این حادثه نشانگر انحراف ابن مسعود از اهل بیت (ع) است؟ اگر شرایط آن روزگار را فهم کنیم، و بدانیم که این آقای ابن مسعود به لحاظ اتهام به نگارش حدیث و یا زیاده روی در گسترش آن (۱۱) به زندان رفته و سیاست شده است، و از سوی دیگر، او ابن مسعود است و نه ابوذر، عمار و سلمان و استوار گامی خلل ناپذیر چون کوه که با هیچ حادثه ای از جای نمی جنبد... نه، او زندگی را می پاید، ضربه ها را برگردده اش می نگرد، و از اینکه بار دیگر بدانجایی برگردد که از آن نجات یافته است، هراس دارد و... پس چنین می نمایاند که همسوی با سیاست است و ره چنان می رود که حاکمان می خواهند و چنان می گوید که آنان املا می کنند. حارث بن سوید می گوید، از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت:

۲۴. تقييد العلم، ص ۵۴؛ جامع بيان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۸۳

۲۵. تقييد العلم، ص ۵۵



اگر قدرتمندی مرا بر سخنی وادارد که تازیانه و یا تازیانه‌هایی از کرده من

برگیرد، آن سخن را می‌گویم.^{۲۶}

او با عثمان حج گزارد. وقتی عثمان در منا نماز را تمام خواند، ابن مسعود نیز چنان کرد.^{۲۷} بدو گفتند مگر تو نگفتی پیامبر در منا نماز را به «قصر» می‌خواند و نیز ابوبکر؟! گفت: چرا! الآن نیز آن را گزارش می‌کنم؛ اما اکنون عثمان پیشواست؛ با او مخالفت نمی‌کنم، که خلاف شرع است.^{۲۸}

و بدین سان و با این رفتار - ستردن حدیث از صفحه صحیفه - برای نشان دادن همسویی با جریان حاکمیت است و نه باور به آن و نه اینکه به واقع او از نشر فضایل اهل بیت (ع) تن می‌زده است و گسترش منقبتها و فضیلتها را بر نمی‌تابیده است؛ و کم لها من نظیر... گستره تاریخ و گذرگاه زمان آکنده است از نمونه‌های عینی این همسوی‌نمایی‌ها با حاکمان که از باورها سرچشمه نمی‌گرفته است و...

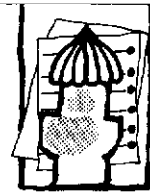


«اخص» بودن دلیل از مدعا:

نویسنده یاد شده گفته بود که «مستند ساختن منع تدوین به جلوگیری از نشر فضایل علی (ع) و اهل بیت (ع)» دلیل اخص از مدعاست و درست نیست؛ چون این یعنی آنان که منع تدوین را رقم زدند، از ثبت و ضبط و نشر تمام احادیث پیامبر (ص) جلوگیری کردند. این گستردگی نمی‌تواند به دلیل آهنگ منع از نشر فضایل باشد که اندکی است از مجموعه

۲۶. المحلی، ج ۷، ص ۲۱۲، مسئله ۱۴۰۹؛ این احتیاط را عبدالله بن عمر روا می‌داشت. او پس از آنکه نماز را با همگان می‌خواند، چون به منزل می‌رسید، اعاده می‌کرد و دو رکعتی می‌خواند (المحلی، ج ۴، ص ۷۰؛ الغدیر، ج ۸، ص ۴۵).

۲۷ و ۲۸. تمام خواندن نماز در منا از جمله مخالفت‌های صریح عثمان با سنت رسول الله (ص) است. با این بدعت وی، بسیاری از صحابیان مخالفت کردند و با صراحت فریاد اعتراض برآوردند، از جمله عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عروة بن زبیر، انس بن مالک و... بنگرید به: کنز العمال، ج ۸، ص ۲۳۸؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۵؛ النص والاجتهاد، ص ۴۰۵؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۴۴.



احادیث و سنت پیامبر (ص).

نقد این سخن:

بارها بر این نکته تأکید کرده ایم که صراحتها و تأکیدها و تنبّه‌های رسول الله (ص) بر زعامت پس از خود، پس فراوان بوده است. پس از پیامبر، سیاست و زعامت به گونه‌ای دیگر رقم خورده است. نگاه داشتن آنچه شکل گرفته بود، کار خردی نبود و بیشترین دغدغه حاکمان و دلمشغولی سیاست‌بازان پس از پیامبر (ص)، حفظ و حراست از کیان حکومت بود. نشر فضایل علی (ع) و گسترش نصوص سخنان پیامبر (ص) در پیوند با شایستگی مولا برای خلافت، به معنای خطّ بطلانی بود بر هر آنچه رقم خورده بود و مآلاً حاکمان باید چاره‌ای می‌اندیشیدند که هرگونه شائبه را جلوگیری و از هرگونه شبهه و سؤالی مانع شوند. منع نقل فضایل علی (ع) و آزادگذاری هرآنچه جز آن است، به گونه‌ای طبیعی سؤال انگیز بود و برای حکومت مشکل‌آفرین. «دلیل نباید اخصّ از مدعا باشد»: این قاعده‌ای است استوار در مباحث و اثبات نظریه‌های علمی؛ اما عالم سیاست، دگر است و قواعد آن، دگر. دگر مرکز حقیقت کابینه علوم اسلامی

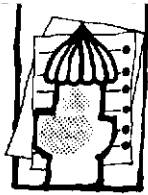
تاریخ، در سینه خود، حوادث بسیاری دارد که می‌تواند نشان دهد چه سان سیاستمداران که خوب دریافته بودند «الملک عقیم» با کوچکترین پندار، دست به تصفیه‌های شگفت و وحشتناکی می‌زدند، و چگونه برای دستیابی به یک «دانه عدس»، ظرف بزرگی را سر می‌کشیدند. افزون بر این، پیشتر یاد کردیم که نقل حدیث در چارچوبی خاص - بدان گونه که حاکمیت می‌خواست - ادامه داشت. ۲۹ از این روی، عمر گفته بود:

از گفتار رسول الله (ص) اندک روایت کنید، مگر آنچه با اعمال مرتبط است. ۳۰

حکومت می‌دانست چه می‌کند. هدف‌گیری او حفظ کیان حاکمیت بود و زدودن موانع این راه؛ اما چرا آن را اعلان کند و چرا به گونه‌ای عمل کند که «این راز از پرده برون

۲۹. فصلنامه علوم حدیث، ش ۵، ص ۱۹

۳۰. این توجیه را پیشتر آورده ایم و آن را نقد کرده ایم. بنگرید: به فصلنامه علوم حدیث، ش ۶، ص ۲۰



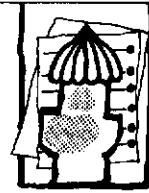
افتد؟ اگر حدیث گزارش می شد و مردم بر اساس احادیث گزارش شده از چگونگی آنچه بر جامعه رفته می پرسیدند، و نصوص پیامبر (ص) در جواب خوانده می شد، روشن بود که حکومت به سادگی نمی توانست اعمال سیاست کند. ما پیشتر آوردیم که آنچه ابوبکر را به اندیشه واداشته بود (به گونه ای که خواب را از چشمان او ربوده بود)، بگومگوها بر سر خلافت بوده است؛ وگرنه مردمان در آن روزگار، نه بر سر نماز اختلاف داشتند و نه ممکن بود داشته باشند. این حقیقت را برخی از عالمان اهل سنت نیز دریافته اند و بدان اشاره کرده اند:

اگر مرسل ابو مُلیکه [گزارشی که نشانگر آن است که ابوبکر با تکیه بر اختلاف آفرین بودن احادیث، آنها را سوزاند و ...] اساسی داشته باشد، وقوع این ماجرا بی درنگ پس از رحلت پیامبر، نشانگر آن است که کار خلیفه [سوزاندن احادیث] در پیوند با خلافت و رهبری بوده است؛ چون مردمان پس از بیعت اختلاف می کردند؛ گروهی می گفتند ابوبکر اهلیت داشته، چون پیامبر چنین و چنان گفته است و گروهی دیگر می گفتند پیامبر درباره فلان (۱) چنین گفته است، پس خلافت از آن اوست. ابوبکر برای اینکه آنان را از این بگو مگوها بازدارد، نگاشته های خود را سوزاند و دیگران را نیز بدان واداشت. ۳۱

نصوصی از تاریخ می تواند نشان دهد که حاکمیت هیچ گونه پرده برگیری (از آنچه شکل گرفته بود) را بر نمی تابید؛ و نه تنها نشر فضایل علی (ع) را بر نمی تابید که روشن شدن جایگاه والای علمی او را نیز تحمل نمی کرد؛ و نه تنها او که هیچ جریانی جز جریان حاکم نباید برکشیده می شد و عنوان می یافت، و این همه برای کسانی که در روند شکل گیری حاکمیتها و حکومتها در نگریسته باشند و توجیه های حاکمان را در برخورد با

۳۱. الأنوار الکاشفة، ص ۵۹؛ نویسنده، این کتاب را در نقد کتاب «اضواء علی السنة المحمدية» نگاشته است.

عنوان کامل آن چنین است: الأنوار الکاشفة لمافی کتاب «اضواء علی السنة» من الزلل والتضلیل والمجازفة، الشیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلی الیمانی.



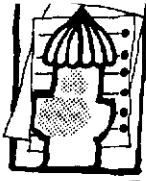
مخالفتان برای حفظ حاکمیت نگریده باشند، بسی فهمیدنی و پذیرفتنی است. نمونه هایی را بنگرید (با اختصار در نقل):

کسی از دور دست وارد مدینه می شود. ابی بن کعب را می بیند. از او می پرسد پس از پیامبر چه شد؟ ابی از پاسخ تن می زند. مرد درشتی می کند و می گوید: شما صحابیان را چه شده است؟ چرا حق را نمی گوید؟ ابی به این بسنده می کند که بگوید: «آنان که سیاست را بدین سان گره زدند؛ هم خود هلاک شدند و هم دیگران را هلاک کردند». آنگاه چون مردم گرد می آیند و گردن می کشند که بیشتر بشنوند، ابی راه خویش می گیرد و به خانه اش می شود. مرد می گوید: ابی می رفت و می گفت: «به خدا سوگند اگر تا جمعه بازمانم، همه چیز را می گویم... از سلامت ملامتگران هراس به دل راه نمی دهم و آنچه را از رسول الله (ص) شنیده ام باز می گویم؛ زنده بمانم و یا کشته شوم و...» و من چون پگاه پنجشنبه بیرون آمدم، کوچه ها را آکنده از جمعیت یافتم، و چون پرسیدم، گفتند: سرور مسلمانان، ابی بن کعب مرد!!!^{۳۲}

ابن ابی الحدید می گوید: *تأیید و تایید علوم اسلامی*

گزارش های استوار، نشانگر آن است که بنی امیه سخن گفتن از فضائل علی (ع)

۳۲. گزارش های این جریان، متفاوت و بسیار است. آنچه آوردیم، تلفیقی است از یکی دو نقل. بنگرید به: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۵۰۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۹۹؛ تقریب المعارف، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۶۹، ج ۲۸، ص ۱۱۸-۱۲۲ (پانوش) به تفصیل جریان را از منابع اهل سنت گزارش کرده است؛ الايضاح، ص ۳۷۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲ و... در مقامی دیگر و در شرح حال ابی بن کعب، نشان داده ام که چگونگی این نقلها برای کسانی که در تاریخ تدبّر دارند و حوادث پس از پیامبر و جریانهای پس از سقیفه را غور رسی کرده اند، تردیدی باقی نمی گذارد که ابی بن کعب پس از این اعلام، سر به نیست شده است (تفسیر در عصر صحابه، محمد علی مهدوی راد). به این نکته محققانی به صراحت پرداخته اند: سیره علوی، محمد باقر بهبودی، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، پانوش ص ۱۲۲؛ تاریخ الاسلام السياسي والثقافي، صائب عبدالحمید، ص ۳۶۲



را جلو می گرفتند و هر آنکه از علی سخن می گفت، او را مجازات می کردند، تا بدانجا که کسانی که آهنگ نقل کلام از علی (ع) داشتند، گرچه با فضایل وی مرتبط نبود و از احکام دین می بود، جرئت نمی کردند نام مولا را بر زبان آورند و می گفتند «عن ابی زینب». ۳۳

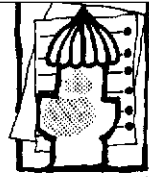
زبیر بن بکار، گزارش می کند که سلیمان بن عبدالملک به روزگاری که «ولی عهد» عبدالملک بوده است به مدینه وارد می شود؛ از جایهای تاریخی و آثار و مآثر رسول الله (ص): احد، قبا و ... دیدن می کند، سؤال می کند و پاسخ می شنود؛ آنگاه به ابان بن عثمان دستور می دهد سیره پیامبر را بنویسد. او می گوید براساس صحاح آثار آن را نوشته ام. دستور می دهد آن را برای او بنویسند. چون بدان می نگردد، یاد کرد انصار در «عقبیتین»، «بدر» و ... او را به تأمل وامی دارد و می گوید: اینان را [انصار را] فضل و فضیلتی نیست، ... ابان می گوید: حق همین است که نوشته شده است. زبیر می گوید: سلیمان آنچه را نوشته بودند تباه کرد و گفت: با امیر در این باره سخن بگویم، شاید با نگارش و نشر آن مخالف باشد. چون سلیمان با عبدالملک آنچه را دیده بود باز گفت، عبدالملک گفت: به کتابی که ما را در آن قضیلتی نیست، نیازی نیست! و ... ۳۴

حاکمانی که سخن از انصار را بر نمی تابیدند، چگونه نشر فضایل علی و آل علی (ع) را تحمل می کردند؟! موضع گیری حاکمان در برابر نشر فضایل علی و اهل بیت، بسیار شدید و انعطاف ناپذیر بوده است و این منع و رویارویی خصمانه هرچه از روزگار رسول الله (ص) دورتر می شود، شدیدتر می گردد و به روزگار بنی امیه، به گونه ای شکفت و خیره کننده چهره می نماید.

پیوند همراهی با اهل بیت (ع) و مآلاً همنشین پیامبر بودن همراهان با اهل بیت (ع) در قیامت و در کنار حوض، یکی از جلوه های زیبای مکانت آل علی است، که از جمله در پایان حدیث ثقلین با نقلهای مختلف آمده است. این حقیقت، در مجلس عیدالله بن زیاد

۳۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳

۳۴. الموفقیات، ص ۲۸



گفته می شود و او به شدت تکذیب می کند. این انکار به انس بن مالک می رسد. انس می آید و می گوید: چرا آن را انکار می کنید؟ عبیدالله می گوید: آیا تو خود از پیامبر شنیدی؟ می گوید: آری... این زیاد می گوید: پیری او را به خرفتی مبتلا ساخته و...^{۳۵} آقای سعید ایوب می گوید:

بنی امیه چگونه می توانستند احادیث «حوض» را تحمل کنند و بنگرند که پیامبر گفته است: «هان! پس از من، حاکمان ستم گستر خواهند بود. آنان را در ستمبارگی شان یاری نکنید. اگر کسی دروغها و ستمهای آنان را همراهی کند، هرگز با من وارد بر حوض نخواهد شد»؟ و از سوی دیگر فرموده است: «هر کس همراه علی و اهل بیت باشد، بر من در کنار حوض، وارد خواهد شد»^{۳۶} و...

اینها و جز اینها و تأمل در واقع تاریخ اسلام و چگونگی مواضع حاکمان، همه و همه نشانگر آن است که برای حکومت، علی (ع) و چگونگی حضور خانواده او در صحنه اجتماع و سیاست، مسئله ای بس جدی بوده است و منع تدوین حدیث، از جمله برای جلوگیری از نشر مناقب و فضایل علی (ع) و اهل بیت (ع)، تدبیری بود سیاستمدارانه و دقیقاً در جهت حفظ پایه های حکومت و بیرون راندن رقیب از صحنه (که بدان پس از این نیز خواهیم پرداخت).

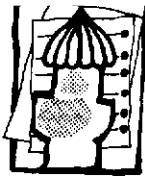
۲) مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

رسول الله (ص) با ابلاغ رسالت، آیینی پی نهاد جهان شمول و زمانشمول. در این آیین الهی، پیامبر (ص)، هم رسالت ابلاغ آموزه های دین را بر عهده داشت و هم زعامت جامعه و رهبری امت را. پیامبر (ص) چونان تمام انسانها حیات ظاهری محدودی دارد؛ اما آیین

۳۵. کتاب السنة، ج ۲، ص ۳۲۲؛ ناصرالدین آلبانی می گوید رجال این احادیث از ثقات هستند. و نیز

ر.ک: معالم الفتن، ج ۲، ص ۳۱۱

۳۶. معالم الفتن، ج ۲، ص ۳۱۳



او رنگ ابدیت گرفته است. این از یک سوی؛ از سوی دیگر، اختلافات در چگونگی ادامه راه پیشوایان انقلابها و تداوم حرکت رهبران، تجربه همواره تاریخ است و اتفاق افتادنی. چنین است که رسول الله (ص)، هم این چگونگی را پس از خود پیش بینی کرده و هم محورهای استوارمانی و حراست از اختلاف را نشان داده و هم در شناخت و شناساندن مهمترین و نقش آفرین ترین جریانها سخن گفته و چهره نمایی کرده است.^{۳۷} روشترین سخن آن بزرگوار، کلامی است که در چند گانگی و چند گونگی پس از خود فرمودند:

تكون بين أمتي فرقة واختلاف، فيكون هذا واصحابه على الحق - يعني علياً؛^{۳۸}

در میان امت من، جدایی و اختلاف خواهد بود [و آن روز،] این [علی (ع)] و اصحاب او بر حق خواهند بود.

روایت تفرق امت و نجات یافته بودن یکی از آنها، از جمله روایات مشهور بلکه اجمالاً متواتری است که با همه گفتگوها در بخشی از روایت، اصل آن را همه پذیرفته اند.^{۳۹} آیات بیدارگر و تنبه آفرینی که از یک سو به وجود جریانهای داخلی و نفاق اشاره می کند و از سوی دیگر از اختلاف و تفرق نمی می کند و بالاخره به وحدت و همدلی و همراهی امر می کند، همه و همه نشانگر این است که آینده امت اسلامی، بسی تأمل برانگیز و دلهره آفرین بوده است. این مسعود می گوید:

پیامبر برای ما خطبه خواند و گفت: «در میان شما منافقان هستند. هر که را نام بردم برخیزد». آنگاه گفت: «فلان برخیزد... و...». بدین سان شصت و سه نفر

۳۷. در این موضوع، بحث بسیار ارجمندی را آقای سعید ایوب پی نهاده اند، در کتاب بس ارجمندشان: معالم الفتن... نظرات فی حركة الاسلام و تاریخ المسلمین، ج ۱، از آغاز تا ص ۱۳۷. خواندن این کتاب، بویژه بخش یاد شده و تدبیر در آن را توصیه می کنیم.

۳۸. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱، ش ۳۱۲۱۰

۳۹. اینکه پیامبر فرمود: «آنچه در امتهای پیشین جاری شده، در این امت هم جاری خواهد شد». امت من به فرقه هایی [۷۳ و ...] جدایی خواهند یافت که یکی نجات می یابد و دیگران در گمراهی خواهند بود». بنگرید به رساله عالمانه «احادیث افتراق المسلمین علی ثلاث و سبعین فرقة» از حضرت آیه الله صافی گلپایگانی، در مجموعه: لمحات فی الکتاب و الحدیث و الملذوب، ص ۲۵-۵۲



رانام برد. ۴۰

این گونه نقلها بسیار است و نشانگر اینکه بسیاری از کسان در روزگار رسول الله (ص) چهره‌نمایی شده بودند و مردمان بر اساس گفتار پیامبر (ص) آنان را می‌شناختند. و برخی از آیات که به گونه‌ای کلی از چهره‌های تزویر و نفاق سخن گفته بود، در تفسیرها و تاویلهای پیامبر (ص) روشن گشته بودند.

بر اساس پژوهشی درست و استوار، مصحفی که علی (ع) به حاکمان پس از سقیفه ارائه داد و نپذیرفتند و گفتند ما را بدان نیازی نیست، مصحفی بود که بجز متن قرآن-که همین کتاب الله موجود است، بدون کاستی و افزونی- مشتمل بود بر تفسیر و تاویل و روشنگری درباره جریانه‌ها و یادکرد مردمان و مصادیق بسیار از آنچه قرآن با اشارت از آن گذشته بود. ۴۱

افزون بر اینها، یادکردهایی بود نیک و بد از کسانی با نام و نشان؛ مانند آنچه رسول الله (ص) درباره اصحاب ارجمند و فداکارش گفته بود و آنچه درباره حزب قریش، بویژه جریان بنی امیه و سردمدارانش فرموده بود. از جمله بنگرید:

۱. پیامبر (ص) چون دید ابوسفیان بر آستری سوار بود و معاویه و برادرش یکی

افسار به دست داشت و دیگری از پس می‌رفت، فرمود: اللهم العن القائد و

المسائق والراكب! ۴۲

۴۰. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۷۴، و نیز بنگرید به: تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۴؛ معالم الفتن،

ج ۱، ص ۵۴

۴۱. در مقامی دیگر از این موضوع سخن گفته‌ام و منابع آن را ارائه داده‌ام: فصلنامه میراث جاویدان،

ش ۱۴، ص ۱۸، مقاله تاریخ تفسیر: تفسیر در عصر صحابه؛ و نیز ر.ک: الاحتجاج، ج ۱،

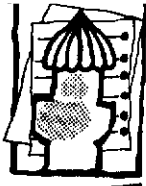
ص ۶۰۷ (چاپ انتشارات اسوه)؛ بحر الفوائد، آشتیانی، ص ۹۹؛ حقائق هامة حول القرآن الکریم،

جعفر مرتضی عاملی، ص ۱۵۷

۴۲. کتاب صفین، ص ۲۲۰. این لعن، بسی مشهور شد که محمد بن ابی بکر در نامه‌اش به معاویه

می‌نویسد: ... وانت اللعین ابن اللعین ... (همان، ص ۱۳۲؛ جمهرة رسائل العرب، ج ۱،

ص ۵۶۲).



۲. پیامبر(ص) فرمود: هرگاه معاویه و عمرو بن عاص را دیدید که با یکدیگر جایی گرد آمده‌اند، میانشان جدایی افکنید؛ چه این دو هرگز برای کار خیری با یکدیگر گرد نیایند.^{۴۳}

۳. ابن عباس می‌گوید: در سفر، پیامبر(ص) آوازی شنید که شاد خورانی سر می‌دادند. کسی رفت و آمد و گفت معاویه و عمرو بن عاص هستند. پیامبر(ص) دستها را فراز آورد و فرمود: بارالها! آنها را در فتنه به سختی گرفتار کن و در دوزخ به بدترین وضعی نگویند! فرما!^{۴۴}

اینها و جز اینها اندکی است از بسیار، از آنچه رسول الله(ص) درباره «حزب طلقاء» و هم پیمانان آنان گفته بود؛ و می‌دانیم تلاش حاکمیت را برای تحکیم موقعیت بنی امیه و پروژه عمر را برای استوار سازی جایگاه «حزب طلقاء» در حوزه حکومت اسلامی. اما چرا؟ روشن است که برای همسازی و هم پیمانی برای زدودن رقیبها از صحنه و ستردن مخالفان از میدان^{۴۵} و ... در مقابل اینها، آن همه ارج گذاری ها به بزرگان و استوارانندیشان صحابه مانند: ابوذر، سلمان، عمار، و ... و فضیلت گستری برای علی و آل علی(ع) و ...

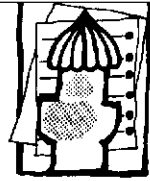
مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اکنون حاکمیت باید چه چاره‌ای بیندیشد؟ روشن است: منع نشر و جلوگیری از گسترش این همه و آن همه؛ تا «مگر از پرده برون نفتد راز» و گرنه، اگر مردم به خوبی بدانند که کی، کی است و هر روز کسانی این همه را بر گوشها بخوانند و بر ذهنها بدمند، چه

۴۳. همان، ص ۲۱۸

۴۴. همان، ص ۱۴۰، مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۲۱. بنگرید تلاش مؤلفان را در پرده پوشی و نیز تحریف این روایت و این گونه روایتها را در: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۰ به بعد.

۴۵. همسویی دستگاه خلافت با بنی امیه و ارج گذاری حاکمان و سیاستمداران سقیفه به بنی امیه و گذشتن از سفاقتها، ظلمها و پرده دری‌های آنان، به واقع شگفت انگیز است. در این باره نگاه کنید به بحث تحلیلی و دقیق فقید سعید، استاد محمد تقی شریعتی در کتاب ارجمند: خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۱۴۳؛ و نیز المواجهة مع رسول الله و آله، احمد حسین یعقوب الأردنی، فصل ششم.



خواهد شد؟ چنین است که علی(ع) با آن همه عظمت و والایی، حتی کمترین ارج و احترامی نمی بیند. زهری می گوید:

علی(ع) را تا فاطمه(س) بود، حرمتی می نهادند و چون فاطمه رخ در نقاب خاک کشید، همه از او روی پرتافتند.^{۴۶}

چنین کردند تا قلّه ها در پیش دیدها نهاده نشود، و چهره ها بدان گونه که هست نموده نشود و پرده ها بالا نرود و زشتیهای آتش نهادان و زشت سیرتان آفتابی نگردد. آنچه را تا بدین جا آوردیم - و اندکی به تفصیل گرایید- برای این است که بگوییم یکی از مهمترین عوامل منع تدوین و نشر حدیث، این بود که واقع های افسراد و جریان ها در کلام رسول الله(ص) فراز نیاید و آنچه را آن بزرگوار در تکریم و تکذیب افراد و جریانها فرموده بودند، در پیش دیدها نهاده نشود. کسانی از عالمان و پژوهشگران تاریخ اسلام به این حقیقت، راه برده اند و از جمله استناد کرده اند به این گزارش حدیثی و تاریخی:

عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: من هر آنچه از پیامبر می شنیدم، می نوشتم و با این کار می خواستم از تباهی آنها جلوگیری کنم. قریش مرا از این کار باز داشتند و گفتند: هر آنچه از پیامبر می شنوی، می نویسی و حال آنکه پیامبر، بشری است که در حال خشنودی و ناخشنودی سخن می گوید؟^{۴۷}

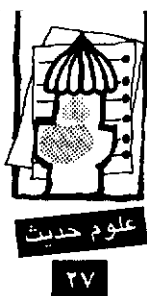
این پژوهشگران بر این باورند که بخشی از این سخن(رسول الله بشریتکلم فی الغضب و الرضا) نشان انگیزه قریشیان در برابر کلام رسول الله(ص) است؛ یعنی آنان از اینکه سخنانی از پیامبر نشر شود که از سر خشنودی درباره کسانی و از سر خشم درباره کسانی گفته شده است، تن می زدند و عملاً این حرکت، نوعی آینده نگری برای حراست از موقعیت افراد و زدودن موانع برای دستیابی به قدرت و حاکمیت بود.^{۴۸} پس از

۴۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تاریخ احمدی، ص ۱۳۴

۴۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تقييد العلم، ص ۸۱-۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین،

ج ۱، ص ۱۰۶

۴۸. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۳؛ معالم الفتن، ج ۱، ص ۳۶۰



پیامبر(ص)، این تدبیر سیاسی عینیت یافته بود. اکنون همان کسانی که رسول الله(ص) درباره آنها از سر خشم سخن گفته بود و گاه (با تصریح به نفاقشان) از آنها چهره‌نمایی کرده بود و جریان فکری و اجتماعی آنها را بر نموده بود، در حاکمیت حضور داشتند؛ باید چاره‌ای می‌اندیشیدند. راه سیاستمداران همین بود که یکسر از نشر کلام پیامبر جلوگیری و هر آنکه را جز آن کنند، سیاست کنند و بویژه کسانی که اسرار را داشتند (و اگر هویدا می‌کردند، حاکمیت بسی مشکل پیدا می‌کرد) تهدید شوند. یکی از نمونه‌های روشن آن، حذیفه است. او می‌گوید:

اگر آنچه را می‌دانم بگویم، و بر کرانه جویباری باشم و دستهایم را دراز کنم و

آب بگیرم، قبل از آنکه آب را به لبانم برسانم، کشته خواهم شد.^{۴۹}

حذیفه بن یمان، از کسانی است که اسرار بسیاری را رسول الله(ص) بر او فروخوانده بود؛ بین او و عمار، عقد اخوت بسته و حقایق بسیاری را به او آموخته بود؛ او به «صاحب سر رسول الله(ص)» معروف است^{۵۰} و به چهره‌شناسی، شهره. از این روی، مردمان بسیار به او مراجعه می‌کردند و از چگونگی‌ها سؤال می‌کردند. نمونه را بنگرید:

بنو عبس به او می‌گویند: عثمان کشته شده است. چه کنیم؟

گفت: با عمار همگام و همراه باشید.

گفتند: عمار از علی جدا نمی‌شود.

گفت: حسد، جسد را هلاک می‌کند. نزدیکی عمار به علی، شما را از او

می‌رماند. به خدا سوگند، علی برتر است از عمار؛ فاصله آن دو، چونان زمین

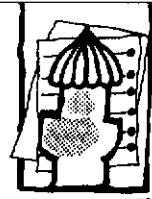
است و آسمان و عمار از نیکان است و...^{۵۱}

چنین بود که او همواره تحت نظر بود و پنهان پژوهان حکومت، او را می‌پاییدند و

۴۹. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۴۵، ح ۳۶۹۶۹

۵۰. الاصابة، ج ۲، ص ۳۳۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۰

۵۱. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۸۸



چون لب به سخن می‌گشود، به خلیفه می‌فهمانند و گزارش می‌دادند. ۵۲ حدیث روزی یکی از این گونه کسان را دید که رازگشایی‌های او را به عثمان گزارش می‌داد. به وی خطاب کرده، گفت «از پیامبر شنیدم که فرمود: خیر چین به بهشت نخواهد رفت». ۵۳

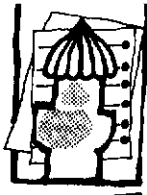
بنابراین نباید تردیدی رواداشت در اینکه شعارهایی چون «حسبنا کتاب الله» و حرکت‌هایی چون منع تدوین و نشر حدیث، یکسر تدبیرهای سیاسی بود، برای جلوگیری از آنچه بر استحکام خلافت ضرر می‌رساند و به تزلزل پایه حکومت می‌انجامید و چهره‌های حاکم و چگونگی آنها را می‌شناساند و رقیبها را در پیش دیده‌ها قرار می‌داد. آقای سعید ایوب - نویسنده هوشمند مصری - می‌گوید:

گروه‌هایی از مردم را پیامبر لعن کرده بود، و کسانی را طرد کرده بود. جلوگیری از نشر احادیث پیامبر، باعث می‌شد که کم‌کم چگونگی آنها از یادها برود و داوری پیامبر درباره آنها به فراموشی سپرده شود و حکومت، در بهره‌گیری از

۵۲. در جریان نبرد تبوک که اوج تلاش‌های منافقان علیه رسول الله (ص) بود، علی (ع) در مدینه باقی مانده است و کسانی از منافقان که در سپاه اسلام بوده‌اند، به توطئه‌های گونه‌گونی دست زده‌اند، از جمله تصمیم جدی بر قتل پیامبر: پیامبر از این توطئه آگاه گشت و به اصحاب گفت اگر کسی می‌خواهد مسیر دشت را انتخاب کند، چنان کند. پیامبر خود از فراز تپه‌ها راه می‌سپرد و دیگران به میان دشت رفته بودند و عمار و حدیفه همراه آن بزرگوار بودند. توطئه‌گران از تاریکی استفاده کرده به پیامبر نزدیک شدند. پیامبر به حدیفه دستور داد شتر یکی از آنان را که نزدیک شده بود، بزند... آنان از اینکه رازشان از پرده برون افتد، ترسیدند و بازگشتند. پیامبر گفتند: حدیفه، شناختی؟ گفت: فلان و فلان و... بودند. پیامبر فرمود: آنها آهنگ آن داشتند که مرا به ژرفای دره بیفکنند و...

تاریخ نگاران از یک سوی کوشیده‌اند ماجرا را تحریف کنند و کم‌رنگ سازند و از سوی دیگر خواسته‌اند توطئه‌گران را از «انصار» معرفی کنند (مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۵۳). تفصیل جریان را بنگرید در: السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۵، ص ۲۵۷. مسائل مرتبط با آن واقعه و چگونگی نقش حدیفه در آن، و پاییدن خلافت حدیفه را، و هراس از اینکه حدیفه روزی افشاگری کند، بویژه دلهره و هراس عمر و... را بنگرید در: نظریات الخلیفتین، نجاح الطائی، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۴۰

۵۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۵۳۹ و ۵۵۰. و نیز بنگرید به: تاریخ الاسلام سیاسی و الثقافی، ص ۳۶۳، که تحلیلی دقیق و ارجمند از این جریان دارد؛ معالم الفتن، ج ۱، ص ۴۰۵ به بعد.



آنها، در میان مردم مشکلی نداشته باشد. ۵۲

بدین سان، باید سخن رسول الله (ص) نشر نشود و آنچه نشر شده است، از کارآمدی و کارایی بازماند و با تحریف و تبدیل محتوا به گونه ای دیگر رقم خورد، و چنین است که افزون بر اینکه از کتابت جلوگیری کردند و آنها را سخنانی بشری برخاسته از «غضب» و «رضا» تلقی کردند، احادیثی بر ساختند و بگسترده تا مگر کلام نبوی را از کار بیندازند. بنگرید، از پیامبر نقل کرده اند که گفت:

خداوندا، محمد بشری است؛ که خشمگین می شود چونان افراد بشر که خشمگین می شوند. خدایا، با تو پیمانی می بندم که هرگز مخالفت نکنم. پس هر مؤمنی را که آزار رسانده ام، یا دشنام داده ام، یا بر او تازیانه نواخته ام، این همه را کفاره گناهان او قرار ده و عامل تقرب به خود در قیامت! ۵۵

و آورده اند که فرمود:

خداوندا، هر مؤمنی را که لعن کرده ام و یا دشنام داده ام، این لعن و دشنام را باعث تقرب وی به خود قرار ده! ۵۶

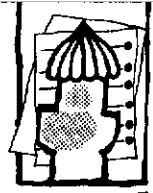
این است پیامبری که حاکمیت برای تبرئه جبهه خود و جریان حاکم، آن را رقم زده است. یعنی این همان پیامبری است که خداوند در حق او فرمود: «انک لعلی خلق عظیم»، و فرمود: «وما ینطق عن الهوی» و فرمود: «لو کنت نطقاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» و خود فرمود: «لم یکن النبی سباباً ولا فحاشاً». ۵۷

اکنون از آن پیراسته جان پاک سرشت معصوم صبور و مطهر، پیامبری ساخته می شود که خشم می گیرد و تسلط بر نفس را از دست می دهد و فحش می دهد و تازیانه می زند و ... اما این همه تبدیل می شود به «عامل تقرب» و ... شگفتا از تبدیل، تحریف و تاویل!! که یعنی اولاً باید مردم ندانند که کسانی که مصادر امور را به دست گرفته اند، چه کسانی هستند و پیامبر درباره آنها چه گفته است و آنان را رسول الله (ص) نفرین کرده است و اگر

۵۲. معالم الفتن، ج ۱، ص ۳۳۲

۵۵ و ۵۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۰۸

۵۷. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۵ (کتاب الآداب).

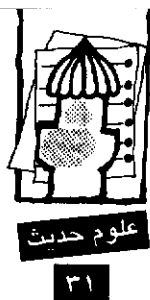


هم اندکی «راز از پرده برون افتاد» و دانستند، بدانند که این هم مشکلی ندارد، و نه تنها قدحی نیست که تقریبی است و

۳) استوارسازی جریان «رای» و زدودن موانع آن

رسول الله (ص) پیام آور حق بود و زعیم امت . او هم رهبری سیاسی امت را بر عهده داشت و هم مرجعیت فکری را . پیامبر، هم مبلغ دین بود و هم مفسر آن؛ هم گره های زندگی انسانها را می گشود، حکومت را سرپرستی می کرد و امت را هدایت، و هم گره های فکری را می گشود و دشواریهای اعتقادی، فکری و فرهنگی مردمان را پاسخ می داد.

پس از پیامبر، سیاست جامعه به گونه دیگری رقم خورد و کسانی زمام امور را به دست گرفتند که نه آگاهی ها و فهم درستی از دین داشتند و نه اطلاعاتی استوار از کتاب مبین و تفسیر کتاب الله و سنت رسول الله (ص) . این واقعیت، بدان سان روشن و نصوص آن بدان گونه فراوان است که هیچ تردیدی را بر نمی تابد . از سوی دیگر، مردمان آنان را که بر مسند حاکمیت نشسته بودند، در جایگاه رسول الله (ص) می دیدند و بدین سان توقع داشتند که آنها گره های فکری شان را بگشایند و در این گره گشایی ها و راهنمایی ها، سنت رسول الله (ص) را بر نمایند و از کتاب الله سخن بگویند، و به گونه ای نگویند و فتوا ندهند که در گفتار و رفتارشان تضاد و تهافت آشکار با کلام رسول الله (ص) باشد . و بالاخره، حکومت، دامن می گسترد و زمان پیش می رفت و نیازهای مردم فراوان می شد، و مردم در برابر هر آنچه پیش می آمد (و حکومت به هر کاری دست می زد)، توجیه و دلیل می خواستند . حکومت نیز در اداره جامعه، تصمیم های جدید می گرفت و در زمامداری، آهنگ تصرفهای گونه گونی داشت و چه بسیار صحابیان و دیگر مردم، این همه را با آنچه از پیامبر (ص) دیده بودند و یا شنیده بودند، در تضاد می یافتند و با استناد بر نصوص کلام پیامبر (ص) آنان را بازخواست می کردند و گاه بر کثروی آنها تصریح می کردند . بدین سان حاکمان برای رهیدن از این مشکل و زدودن موانع و ستردن دشواریها، چاره هایی اندیشیدند . از یک سوی، تدوین حدیث را ممنوع کردند و نشر آن و بحث و تدریس آن و



گزارش و گسترش آن را جلو گرفتند و از سوی دیگر، باب «رای» را گشودند و «تأویل» را برای کُنشها و رفتارهای حاکمان، باب کردند و ... اینک، برخی از نصوص را که به گونه ای نشانگر آنچه که گذشت، تواند بود، بیاوریم (با اختصار در نقل و گزارش):

عمر تصمیم می گیرد زنی حامله را که شوهرش بدو پندار زنا داشت، رجم کند. معاذ به این دلیل که او در خود فرزندی دارد و تا آن را بر زمین ننهاده نباید حکم را اجرا کرد، عمر را از اجرای حکم نهی می کند و پس از تولد فرزند، پندار مرد نیز زدوده می شود. ۵۸.

عمر در برابر کشته شدن مردی «ذمی»، تصمیمی نازوا می گیرد و ابو عبیده بن جراح او را متوجه اشتباهش می کند، و عمر از تصمیمش برمی گردد. ۵۹.

عمر تصمیم می گیرد زنی را به خاطر فرزند آوردن پس از شش ماه حاملگی، رجم کند. ابن عباس با استناد به قرآن او را به اشتباهش می آگاهاند. ۶۰.

شگفت انگیز است: مردی از عمر سؤال می کند که بر جنابت بودم و آب نیافتم. عمر پاسخ می گوید که [در چنین شرایطی] نماز بخوان!! و عمار او را به یاد کلام رسول الله (ص) می اندازد و نشان می دهد که وی تا چه اندازه در فهم دین، قاصر است. ۶۱.

این موارد، فراوان تر از آن است که نیازمند یادآوری باشد. ۶۲ اینها نشانگر آن است که مردمان با تکیه بر کلام نبوی، سخن عمر و آرای او را نقض می کردند و ناآگاهی آقای خلیفه را برملا می کردند. بدین سان، در جهت چاره جویی، گام آغازین برداشته شد که: کسی حق ندارد سخن رسول الله (ص) را تدوین کند، نشر دهد و فراز آورد؛ و تهدیدها نیز آغاز شد.

در موردی، عمر در برابر سؤال کسی، چون پاسخ می گوید و سؤال کننده به وی یادآوری

۵۸. السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۴۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ الاصابة، ج ۳، ص ۴۲۷

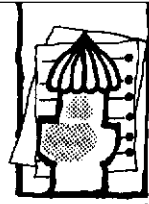
۵۹. السنن الکبری، ج ۸، ص ۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۴

۶۰. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰

۶۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲۹؛ السنن الکبری، ج ۱،

ص ۱۳۴؛ القدیر، ج ۶، ص ۱۲۰

۶۲. القدیر، ج ۶، ص ۱۲۰ به بعد؛ نظریات الخلیفتین، نجاح الطائی، ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد.



می‌کند که سخنش با کلام رسول الله (ص) همخوانی ندارد، او را دشنام می‌دهد و با او به درستی سخن می‌گوید؛^{۶۳} و در مورد دیگر، تازیانه برمی‌کشد و سؤال کننده را ادب می‌کند!^{۶۴} و کم‌کم عمر می‌فهماند که می‌تواند تصمیم بگیرد و برخلاف آنچه رسول الله (ص) نظر داده، نظر بدهد و کسی نیز نباید اعتراض کند. داستان خطبه عمر که در ضمن آن گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنها و اعاتب علیها»^{۶۵} مشهورتر از آن است که نیاز به ارائه مستند و مدرک داشته باشد. بدین سان، پس از پیامبر (ص) در حوزه اندیشه دینی، در مقابل تکیه و تأکید بر نصوص کتاب و سنت و استناد احکام بر این دو منبع عظیم، جریانی به وجود آمد که عالمان، از آن به جریان «رای» یاد کرده‌اند. محقق باریک‌بین، حضرت شیخ عبدالهادی فضل‌ی نوشته‌اند:

عامل بنیادین در منع تدوین حدیث - که آن را می‌توان در پرتو تأمل در حوادث شکل گرفته بعد از سقیفه و اعتبار «رای و اجتهاد» در مقابل نص دریافت - از بین بردن نصوص، و یا اندک ساختن آن - بویژه آنچه مرتبط با شایستگی و برتری اهل بیت (ع) بوده - است، تا جریان «رای» در برابر «نص گرای»

استوار گردد و به کار بستن آن در میدان سیاست، سودمند افتد.^{۶۶}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تأملی در آنچه گذشت:

برای کسانی که در تاریخ اسلام در نگریسته‌اند و اندک تأملی در جریانهای شکل گرفته پس از پیامبر روا داشته‌اند، روشن است که پس از پیامبر (ص) دو جریان کاملاً متمایز شکل گرفته است: جریانی که بر کتاب الله و سنت رسول الله (ص) تکیه و تأکید می‌کرده است و بر ژرف نگری بدانها و تأمل در آنها و تفسیر کتاب الله و تدوین و ثبت سنت رسول

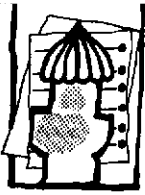
۶۳. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۲۰۰۴

۶۴. حجیة السنة، ص ۳۷۲

۶۵. البیان و التبین، ج ۲، ص ۱۹۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۲۶۱؛ احکام القرآن، ج ۱،

ص ۲۹۰؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۸

۶۶. دروس فی فقه الامامیة، الدكتور عبدالهادی فضل‌ی، ج ۱، ص ۱۱۱



اللّه (ص) اصرار می ورزیده است و جریانی که از یک سوی شعار «بِسْمِ اللَّهِ» را سر می داد، اما از تدبّر در آن و تفسیر آن جلومی گرفت و از سوی دیگر از ثبت و ضبط سنت پیامبر مانع می شد و در شریعت و ارائه دیدگاه ها بر «مصلحت» و «رای» تکیه می کرد. و روشن است که پیشتاز و پیشوای جریان نخست، علی بن ابی طالب (ع) است و در دومی، عمر بن الخطاب رخ نموده است.^{۶۷} ثعالبی فاسی در اثر ارجمند خویش در تاریخ فقه، با استناد به برخی منابع کهن نوشته است:

بسیاری از پیشینیان که برای جهاد می رفتند، و مردمان بر آنها جمع می شدند و از آنها می پرسیدند، چون در کتاب اللّه و سنت پیامبر پاسخ نمی یافتند، به رای خود اجتهاد می کردند، که پیشتاز اینان: ابوبکر، عمر و عثمان بودند.^{۶۸}

دکتر محمد روّاس قلعه جی می نویسد:

اولین استاد مدرسه رای، عمر بن خطاب است. با گسترش دامنه حکومت اسلامی و فتوحاتی که در زمان وی رخ داد، او با مسائل و حوادثی رویاروی شد که نیازمند تشریح بود...^{۶۹}

احمد امین، ضمن آنکه می نویسد بسیاری از صحابه چون از کتاب و سنت نصی نمی یافتند به «رای» روی می کردند، می نویسد:

عمر، روشترین مصداق به کارگیری «رای» در مسائل و رویدادهاست که از وی، آرای فراوانی نقل شده است.

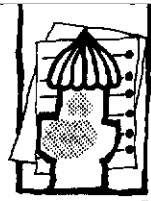
آنگاه اضافه می کند که:

بلکه عمر «رای» را در میدانی فراختر از آنچه گفتیم به کار می گرفت [یعنی فراتر

۶۷. این بحث را برخی از عالمان به تفصیل پرداخته اند و برخی تنها بدان اشاره کرده اند: دروس فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۴۹ به بعد؛ منع تدوین الحدیث: اسباب و نتائج، علی الشهرستانی، ص ۸۵ به بعد؛ اثر القرآن فی تطوّر النّقد العربی، الدكتور محمد زغلول سلام، ص ۳۱ به بعد.

۶۸. الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی، الثعالبی الفاسی، ج ۱، ص ۳۷۱

۶۹. موسوعة فقه ابراهیم النخعی، محمد روّاس قلعه جی، ج ۱، ص ۸۵



از جایی که نص نبود؛ بلکه عمر پا را فراتر می‌نهاد و با شناخت و شناسایی مصلحت، در آنچه آیه و سنت برای آن نازل شده است، اجتهاد می‌کرد.^{۷۰}

آقای احمد امین جرات نمی‌کند و پا روا نمی‌داند که بگوید عمر چون مصلحت را درمی‌یافت، یکسر از نصوص قرآن و حدیث، روی برمی‌تافت؛ اما آقای خالد محمد خالد این سخن را روا دانسته و به صراحت نوشته است:

عمر بن خطاب چون مصلحت اقتضا می‌کرد، نصوص قرآن و حدیث را یکسر به یکسو می‌نهاد و بدانها توجهی نمی‌کرد. بدین سان در حالی که قرآن بهره‌ای از زکات را از آن «مؤلفه قلوبهم» می‌داند، و به مقتضای آن رسول الله (ص) و ابوبکر عمل کرده بودند، عمر از آن روی برتافت و گفت ما برای اسلام آوردن، چیزی نمی‌دهیم (هر که می‌خواهد اسلام آورد و آنکه نمی‌خواهد کفر ورزد).^{۷۱}

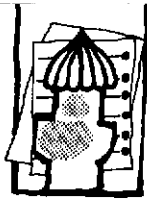
آنچه از امامان (ع) در نقد و رد و تزییف «عمل به رای» در فقه و تشریح صادر شده است، موضعی است استوار در برابر چنین هرج و مرجی در احکام الهی و نه در جهت منع تدبّر در نصوص و بهره‌گیری درست از آن و اجتهاد هوشمندانه.^{۷۲} علی (ع) در ضمن خطبه‌ای که به گفته ابوطالب مکی آن را در وصف عالمانی [یا عالم نمایانی] که با تکیه بر «رای» برای مردم سخن می‌گفتند، ایراد کرده (و سید رضی در «نهج البلاغه» آن را آورده است) می‌فرماید:

وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا. مُوَضِّعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ عَادٍ فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ. عَمَّ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْيَةِ. قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ. بَكَرًا فَاسْتَكْتَرَّ مِنْ جَمْعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ أَجْنٍ، وَاکْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ. جَلَسَ بَيْنَ السَّنَاسِ قَاضِيًا. ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ. فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُهَمَّاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رِقْمًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ. فَهُوَ مِنْ لُبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ.

۷۰. فجر الاسلام، احمد امین، ص ۲۳۶-۲۳۸

۷۱. الديمقراطية ابدأ، ص ۱۵۵

۷۲. در این باره بنگرید به روایات بسیاری که در کتابهای حدیثی آمده است: وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۵۲ به بعد.

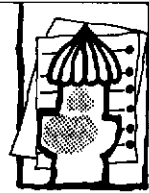


لَا يُدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ . فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ . وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ . جَاهِلٌ خَبَّاطٌ جَهَالَاتٍ . عَاشِرُ رُكَّابِ عَشَوَاتٍ لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ . يُذْرِي الرُّوَايَاتِ إِذْرَاءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ . لَا مَلِيَّةَ وَاللَّهِ بِاصْتِدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ . وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا فُوضَ إِلَيْهِ . لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لغيرِهِ . وَإِنْ أَظْلَمَ أَمْرًا كَتَمَهُ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ . تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ . وَتَعِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ .^{۷۳}

و مردی که پشتواره ای از نادانی فراهم ساخته ، و خود را میان مردم در انداخته . شتابان در تاریکی فتنه تازان ، کور در بستن پیمان سازش - میان مردمان - آدمی نمایان او را دانا نامیده اند و او نه چنان است . چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است . تا آنگاه که از آب پدمزه سیر شود ، و دانش بیهوده اندوزد - و دلیر شود - پس میان مردم به داوری نشیند و خود را عهده دار گشودن مشکل دیگری بیند . و اگر کار سربسته ای نزد او ببرند ، ترهاتی چند از رای خود آماده گرداند ، و آن را صواب داند . کارها بر او مشتبه گردیده . عنکبوتی را ماند که در بافته های تار خود خزیده ، نداند که بر خطاست یا به حقیقت رسیده . اگر به صواب رفته باشد ، ترسد که راه خطا پیموده ؛ و اگر به خطا رفته ، امید دارد آنچه گفته صواب بوده . نادانی است که راه جهالت پوید . کوری است که در تاریکی گمشده خود جوید . آنچه گوید ، نه از روی قطع و یقین گوید . به گفتن روایتها پردازد ، و چنانکه گاه بر باد دهند ، آن را زیر و رو سازد . به خدا سوگند ، نه راه صدور حکم را دانسته است و نه منصبی را که به عهده اوست ، شایسته است . آنچه را خود نپذیرد ، علم به حساب نیارد ، و جز مذهب خویش ، مذهبی را حق نشمارد . اگر حکمی را نداند ، آن را بپوشاند تا نادانی اش نهفته بماند . خون بیگناهان از حکم ستمکارانه او در خروش است ، و فریاد میراث بر باد رفتگان ، همه جا در گوش .

در نقلی که شیخ طوسی - رضوان الله علیه - از این خطبه آورده ، در پایان آن آمده است

۷۳ . نهج البلاغه ، خطبه ۱۷ (ترجمه سید جعفر شهیدی)



که مردی از علی (ع) سؤال کرد: پس از این همه که گفتی، به چه کسی اعتماد کنیم و از چه کسی سؤال کنیم؟ فرمود:

به کتاب الهی روی آورید که پیشوایی مهربان و هدایتگری رشدآفرین است. ۷۴

و این سخن با توجه به آنچه در ۲۵ سال بر امت اسلامی گذشته بود، بسی تأمل برانگیز است. حکومت، جریان «رای در مقابل نص» را گسترده بود، تا آنجا که به روزگار حکومت مولا (که آن بزرگوار بر ارزشهای الهی تأکید می کرد و متن قرآن و حدیث را مستند عمل می دانست) آن جریان در برابر علی (ع) فراز می آمد و موضع ها در مقابل مولا شکل می گرفت. موضع امامان نیز در این زمینه بسی استوار و انعطاف ناپذیر است. توجه به روایات در این باره، نشانگر چندی و چونی حضور این جریان در عرصه دین و تبیین احکام اسلامی در مدرسه خلفا (در مقابل مدرسه اهل بیت) تواند بود.

مخالفتها و رویارویی های خلفا با نص صریح قرآن و سنت، فراوانتر از آن است که در این مجال امکان یاد کردن آن باشد. آنان در موارد متعددی چون بدانها یادآوری کرده اند که آنچه می کنید و می گوید، خلاف صریح سنت پیامبر است، گفته اند: «رای رایته». ۷۵

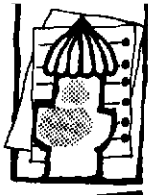
طرفه آنکه معاویه نیز در مقابل سنت رسول الله (ص) رای دارد و چون ابودرداء به او می گوید: پیامبر فرموده است که «آنکه در ظرف طلا آب بیاشامد، درونش آکنده از آتش خواهد شد، ۷۶ می گوید: من در این عمل اشکالی نمی بینم. و چون گاهی تذکر می دهند که این فتوای او برخلاف آن چیزی است که پیامبر فرموده و ابوبکر و عثمان بدان عمل کرده اند، بدانها می گوید: این من هستم که باید بگویم و شما عمل کنید؛ نه اینکه شما حکم کنید و من عمل کنم! ۷۷

۷۴. الامالی، ج ۱، ص ۲۲۰؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۵۷؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷

۷۵. از جمله عثمان، در جریان نمازش در منا که پیشتر آوردیم.

۷۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۴۶۳، سنن بیهقی، ج ۵، ص ۲۸۰، الفلذیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴

۷۷. الفکر الساسی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ الفلذیر، ج ۱۰، ص ۱۸۴؛ این کتاب ارجمند، در این زمینه دیده شود، از جمله از ص ۱۸۴ به بعد آن.



اینکه این گونه نگرش چگونه آغاز شد و به لحاظ باورهای فکری ریشه در کجا داشت، و ریشه‌های آغازین آن کجاست، اکنون مورد بحث من نیست. به این نکات، عالمان و فاضلانی پرداخته‌اند؛^{۷۸} اما این نکته با آنچه آمد - و اندکی است از بسیار - روشن است که جریان «رای» جریانی است جدی و اگر بناست استوار بماند و دشواریهای حکومت را حل کند و کسانی که این سیاست را رقم زده‌اند از چنگ نقدها، انتقادهای رویارویی‌ها برهند، باید «نص» از صفحه ذهن و صحنه زندگی فکری جامعه زدوده شود و سخن خلیفه، در اعتبار و جایگاه، نه تنها اعتبار و جایگاه کلام نبوی را بیابد که فراتر آید. این است که پژوهشیان اهل سنت نوشته‌اند:

فقیهان صحابه از آنچه ابوبکر و عمر بدان توافق کرده بودند، نمی‌گذشتند. عبدالله بن ابوزید گفت: چون از عبدالله بن مسعود سؤال می‌شد، اگر پاسخ را در قرآن و سنت می‌یافت، می‌گفت؛ وگرنه به آنچه ابوبکر و عمر گفته بودند استناد می‌کرد و فراتر از آن، به رای خود سخن می‌گفت.^{۷۹}

و عثمان گفت:

ان السنة سنة رسول الله (ص) وسنة صاحبه،^{۸۰} رای

و چنین شد که ربیع بن شداد می‌گفت: «با علی بر اساس کتاب و سنت پیامبر بیعت نمی‌کنم. علی اگر بر اساس «سنت ابوبکر و عمر» عمل کند، با او بیعت خواهم کرد» و

۷۸. مواضع خلفا و بویژه عمر به روشنی نشانگر آن است که آنان درباره پیامبر، باوری درست و استوار نداشتند. آنان به واقع از شخصیت معنوی-و حیاتی و ارتباط ملکوتی آن بزرگوار، تصویر و فهم درستی نداشتند. برخی از اعتراضهای عمر به پیامبر، تردیدهای او درباره تصمیم پیامبر و... از جمله می‌تواند نشان این باشد که او پیامبر را چندان هم غیر عادی تصور نمی‌کرده است، و اینکه در برابر اعتراضهایی که به او می‌شد، می‌گفت «انا زمیل محمد» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۲۲ و...) نشانگر این است که او کمابیش خود را در حد پیامبر تصور می‌کرد! در این باره، از جمله ر. ک: تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۷۹ به بعد.

۷۹. موسوعة فقه ابی بکر الصدیق، محمد رواس قلعه جی، ص ۱۰

۸۰. السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۴۴؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۷؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۲۳۴

علی (ع) فرمود: وای بر تو! وگرچه ابوبکر و عمر برخلاف کتاب الله و سنت رسول الله (ص) عمل کرده باشند؟^{۸۱}

و بر این اساس (و با توجه به آنچه که به پندارها دادند و بر پایه آن، نظریه پرداختند)، برای پشتیبان، این مسئله بسی جدی شد که: اگر سخن «صحابی» با کلام «رسول الله» در تعارض افتاد، باید چه کرد؟ و فراتر از آن، برخی نظر دادند و گفتند که قول صحابی مقدم است و برخی گفتند که کلام صحابی، همسنگ سنت نبوی است و ...^{۸۲}

به هر حال، جریان رای در برابر «نص»، موضعی بس جدی بود که کنشهای حاکمان و مسندداران آن روزگار، با این حربه توجیه می شد و درست بر همین پایه، «تأویل» و پیوند آن با «اجتهاد» رقم خورد و برای اینکه در این جریان نیز صحابیان و حاکمان و مسندداران جایگاهی پایین تر از پیامبر نداشته باشند و یا به تعبیر دیگر: پیامبر، خیلی بالاتر از آنها تلقی نشود و گفتارها و مواضع آنها قابل عمل باشد، پیامبر را «مجتهدی» نمایانند که گاهی خطا می کرد!^{۸۳} نمونه هایی را بنگرید (با اختصار در نقل):

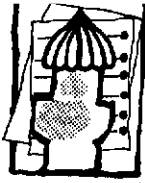
خالد بن ولید - در داستانی که بسی مشهور است - با قبیله بنی یربوع پیکار کرد ... و برخلاف تصریح دستور ابوبکر که گفته بود «اگر آنان اذان می گفتند و نماز می خواندند، با آنها پیکار نکنید»، با آنان جنگید. مالک بن نویره را کشت و با همسر وی درآویخت (که به گفته ابن کثیر، زیبایی اش او را خیره کرده بود)^{۸۴} چون به ابوبکر خیر آوردند و برتعدی و تجاوز او گواهی دادند، عمر بدون تردید گفت باید قصاص شود؛ و چون به خالد درشتی کرد و او را دشنام داد، خالد هیچ نگفت. عمر تردید نداشت که ابوبکر نیز چون او خواهد اندیشید؛ اما

۸۱. بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۲۰

۸۲. موارد مختلف و ابعاد بحث را بنگرید در: مخالفة الصحابی للحدیث النبوی الشریف - دراسة نظریة تطبیقیة، عبدالکریم علی بن محمد التملّة.

۸۳. بحث اجتهاد پیامبر، در اصول فقه اهل سنت، بحثی جدی است. از جمله نگاه کنید به: اجتهاد الرسول، نادیه شریف العمری.

۸۴. البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۲۲



ابوبکر اعتذار خالد را پذیرفت و گفت: «او را رجم نخواهم کرد؛ چرا که او تاویل کرد و در این تاویل، به خطا رفت»^{۸۵}

و شگفتا که ستم پیشه ای جنایت گستر بر خلاف نص صریح قرآن و سنت و حتی حکم حاکم و رئیسش جنایت می کند و این، عنوان «تاویل» می یابد و نه تنها بی اشکال که حتماً «ماجور» شمرده می شود!

بدین سان «رای» در قالب «تاویل» و توجیه «معذور بودن»، دامن گشود و جنایات بسیاری با آن توجیه گشت. به گفته سعید ایوب:

کار ابوبکر آغازی بود که پس از آن، توفانی از سوی امیران و حاکمان شکل گرفت در تجاوزها و تاویلهای ...^{۸۶} و چنین شد که بسیاری از موضوعها، حرمت شکنی ها، قتلها و تحریم حلالها، و تحلیل حرامها، مصلحت اندیشی و تاویل نام گرفت و نص قرآن و سنت، و صراحت نصوص دینی، در مسلخ «مصلحت» و «رای»، گردن زده شد.^{۸۷}

بر سر سخن باز گردیم و تأکید کنیم که منع تدوین حدیث، از جمله، مستند بود برای گره گشایی از سیاستی که رقم خورده بود و ثقافتی که باید بر پایه آن سیاست شکل می گرفت؛ و از میان رفتن نصوص و تباه ساختن آنها چاره جویی سیاستمداران ای بود برای استوار ساختن پایه های «اصالت رای» در حاکمیت و حکومت و مآلاً زدودن موانع سر راه. و در نهایت بحث، تأکید کنیم که آنچه در ذیل این سه عنوان آمد، عملاً در جهت تدارک استوار سازی پایه های سیاست شکل گرفته پس از پیامبر (ص) بود و در جهت استحکام پایه های حکومت و از میان برداشتن رقیبها و بیرون کردن دیگران از صحنه.

۸۵. معالم الفتن، ج ۱، ص ۳۶۰ (به نقل از البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۲۲).

۸۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۰۳؛ الفصول المهمة فی تالیف الامة، ص ۹۳ به بعد (با منابع بسیار).

۸۷. موارد بسیاری از این گونه را در تاریخ اسلام، بنگرید در بحث بسیار مهم علامه سید عبدالحسین شرف الدین العاملی در: الفصول المهمة، ص ۸۵ به بعد.